**بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم**

متن میزگرد روز معلم (۱)

کارشناس اول: از منظرهای مختلفی می‌توان در باب شهید مطهری صحبت کرد؛ ولی بحثی را که امروز من دوست داشتم اینجا ارائه بدهم، فهم شهید مطهری از جامعه‌ی ایران است. یعنی آن دال مرکزیِ بحث شهید مطهری یا حداقل یکی از پرسش بنیادین شهید مطهری، معطوف به مسئله‌ی انحطاط است: «چه عواملی باعث می‌شوند که جامعه‌ای یا به زبان شهید مطهری، **امت اسلامی**، دچار انحطاط و زوال بشود؟» جالب است بدانیم که شهید مطهری کتابی دارد (فکر می‌کنم چهار جلدی باشد) به نام حرکت و زمان (شهید مطهری در سنت صدرایی قرار می‌گیرد). یکی از ایده‌های مهم ملاصدرا، بحث حرکت جوهریست. ملا هادی سبزواری و بعد، بسیاری از صدراییان در دوران قاجار تا علامه طباطبایی و بعد شهید مطهری، وقتی در باب حرکت جوهری صحبت می‌کردند، بسیاری از این فلاسفه و مشخصاً خود ملاصدرا، آن نقطه‌ی کانونی را در عالم متافیزیک و بعد در عالم ذهن [می‌دانند]. ولی کاری که شهید مطهری با این مفهوم حرکت جوهری می‌کند [این است که] امر اجتماعی یا جامعه را به مثابه یک پروبلماتیک یا مسئله طرح می‎‌کند؛ و آن این است که: «اگر این کون و مکان و کل عالم و هستی، به صورت فیضی است که خداوند آن را می‌دهد و دائماً در حال تحول است، دائماً سیالیت دارد و دائما دارد خودش را نو می‌کند -کُلُّ یَومٍ‌ هُوَ فی شَأنٍ؛ پس چرا این جامعه‌ی مسلمانان یا جامعه‌ی امت اسلامی، دچار رکود شده است؟ چه عواملی باعث شده است که این جامعه‌ی مسلمانان، که [برای خود] تاریخی هم دارد که در آن همیشه دچار رکود و سکون و وضعیت انحطاط نبوده ‌است و در دوره‌های مشخصاً رحل و بعد از آن تا دوره‌ی سوم هجری، یکی از تمدن‌های مهم نه فقط شرق، بلکه جهان بوده‌ است، دچار رکود شود؟» پیش از شهید مطهری، کسانی که در باب حرکت جوهری صحبت می‌کردند، صرفاً آن را ذیل امر متافیزیک می‌فهمیدند. ولی جالب است که شهید مطهری (که آن کانتکس یا بستری که در آن قرار می‌گیرد هم مهم است)، وقتی می‌خواهد در باب مدرنیته یا تجدد یا رویارویی جهان اسلام با امرِ مدرن صحبت کند، یک خودآگاهی تاریخی دارد که می‌گوید:« شاید بعد از حمله مغول (که جهان اسلام را دچار تحولات و دگرگونی‌های بسیاری کرد)، مواجهه‌ی جهان اسلام با فرنگ یا تجدد یا اروپا یا غرب، یکی از بزرگ‌ترین رویارویی‌ها و مواجهه‌های انسان یا جامعه‌ی ایرانی یا مسلمان با یک پدیده‌ی بسیار بسیار پیچیده است.» در مواجهه با چنین پدیده‌ی پیچیده‌‌ای، شهید مطهری با خودآگاهی تاریخی‌ای که دارد، تلاش می‌کند که دریابد، چه عواملی باعث شدند که این جامعه (که یک جامعه‌ی بسیار بسیار پرشور و پرتلاطم بود)، دچار چنین رخوت و رکودی شود. نکته دیگری که از نظر من در باب شهید مطهری و مفهوم و خوانشِ جامعه‌شناختیِ او در باب مفهوم حرکت جوهری، مهم است که مدنظر داشته باشیم، این است که شهید مطهری صرفاً یک فرد نیست. یعنی فقط او را به چشم کسی که در فلان تاریخ به دنیا آمده؛ در فلان تاریخ فعالیت کرده و بعد هم شهید شده و [درکل] فردی بوده است که خیلی خوش‌ذوق بوده و نبوغی داشته [نباید دید]؛ (هرچند که داشته است). بلکه او یک جریان است. جریانی که برخی‌ها سرسلسله‌ی آن را سیدجمال می‌دانند که می‌خواهد نوعی حرکت اصلاحی را در جهان اسلام شروع کند. آن‌ها اگر بخواهند این جریان را ریشه‌یابی کنند، [به ترتیب] می‌گویند:« سیدجمال، محمد عبده و بعد ادامه پیدا می‌کند تا می‌رسد به رشیدرضا و...» درحالی که از نظر من، این‌گونه نمی‌توان تبارشناسی حرکت اصلاحی یا مصلحین را در جهان اسلام دید. رشیدرضا و محمد عبده و... مهم بوده‌اند؛ اما وقتی می‌خواهیم تبارشناسی کنیم، شاید این حرکت اصلاح و اصلاحیگری، اگر از سید جمال شروع شود، بعد از آن در مصر، محمد عبده و...، به نظر من خلف صالح از منظر آنتلِکتوال و فکری و اندیشه‌ای، رشیدرضا و... که به سلفی‌ها و... می‌رسند نیستند. بلکه اقبال در شبه‌قاره‌ی هند است و بعد در ایران، به عنوان مثال، افرادی مانند شهید مطهری، طالقانی، شریعتی و بازرگان هستند که به نوعی دنبال آن حرکت اصلاحی اند. البته تفاوت‌های بنیادینی هم ممکن است با یکدیگر داشته باشند. اما شهید مطهری متعلق به جریانی است که از آن به عناوین احیاء و اصلاح یاد می‌کنند؛ و نکته‌ی مهم این جریان این است که رسیدن به فلاح و نجات، فقط مبتنی بر الهیات فردی نیست. این نیست که تو، فقط خودت را به صلاح و نجات برسانی. بلکه [آن جریان] دارای یک الهیات اجتماعی است. یعنی اگر جامعه‌ای که در آن نیکی، صلح، هم‌زیستی، نهادهای قوی، آزادی، صیانت از آزادی، عدالت و توزیع عدالت نباشد و [در نتیجه] جامعه رشد نکند، افراد هم به تنهایی رشد نخواهند کرد؛ بلکه دچار نوعی از عزلت و تصوفِ فردگرایانه خواهند شد که [در پی آن] فقط به صرف این که «من خودم را به خدا برسانم» یا «خودم را به صلاح برسانم» و «نمی‌توان برای جامعه کاری کرد» [دچار خواهند شد].

کارشناس دوم: همان‌طور که آقای دکتر (کارشناس اول) هم فرمودند، شهید مطهری قبل از این که فیلسوف، فقیه یا حدیث‌شناس باشد، در ادبیات جایی که الان ایستاده‌ایم و داریم درمورد معلمی صحبت می‌کنیم، شاید واقعاً بتوان به او گفت یک معلم. ولی در ادبیات اجتماعی، نام این معلم را می‌توانیم مصلح بگذاریم؛ یک مصلح اجتماعی که سعی می‌کند در قدوقواره‌ی خود، اصلاحگری را دنبال کند. که البته مسیر او برای این اصلاح، می‌شود همان معلمی. شما می‌بینید که شهید مطهری در حوزه و ادبیات آن نقد دارد؛ در کتاب «ده گفتار» از نقد سازمان روحانیت را از او می‌بینید تا نقد به علمای حوزه، سنت‌ها و تعصباتی که داشتند. [شهید مطهری] به خرافات مردمی و دروغ سیزده اشکال می‌گیرد؛ به باورهای اعتقادی مثل قضا و قدر و توکل و... [اشکال می‌گیرد]. شاید بتوان گفت بیش‎‌ترین ویژگی‎‌‎‌ای که شما می‌توانید در آثار شهید مطهری پیدا کنید، نقد و این نگاه است که باید آن [موضوع] را اصلاح کنیم. لذا تعابیری که آقای دکتر می‌گفتند، لابه‌لای متون شهید مطهری دیده می‌شود. مثلاً او مطلبی دارد ( که فکر می‌کنم در کتاب «بیست گفتار» باشد) [تحت عنوان] احیایِ فکری-دینی. در آن‌جا بحثی دارد که جامعه باید زنده شود.

[شهید مطهری] کتاب‌های متعددی دارد که در آن‌ها دغدغه‌ی او، اصلاح فکر جامعه است. او یکی از دلایل جدی انحطاط جامعه‌ی اسلامی را (به معنی خرد یا کلان) مسئله‌ی دوری از علم و دانش یا به معنی عام، جهل است. حتی شهید مطهری در بحث‌های اجتماعی‌ای که ورود می‌کند و وقتی بحث نفاق و منافقین جامعه را مطرح می‌کند، می‌گوید:« منافقین در جامعه، کاری را نمی‌توانند پیش ببرند؛ همه‌ی مسئله جاهلین جامعه هستند.» یعنی وقتی آن جهل در فضای عمومی غلبه پیدا می‌کند، [جامعه رو به انحطاط می‌رود]. البته بحث این جهل مفصل است. ما وقتی جهل را می‌شنویم، عدم دانش به ذهنمان می‎‌رسد؛ اما جهل مبحث خیلی مهم‌تری است. شهید مطهری عالم را با کسی که روحیه‌ی علمی دارد متفاوت می‌داند؛ می‌گوید:« ما می‌توانیم عالمی داشته باشیم که عالم نباشد.» در ادامه‌ی بحثی که مطرح شد، [شهید مطهری] علت آن جامعه‌ی منحط را جهل می‌داند. می‌گوید: «مادامی که جامعه‌ی اسلامی از دانش فاصله می‌گیرد، دچار اختلال می‌شود.»

برای این که بحث خودم را مطرح کنم، شاه‌کلید و شاید مهم‌ترین جمله‌ای که شهید مطهری در مورد معلم می‌گوید این است که:« اگر بخواهیم این جامعه را حفظ کنیم و نجات بدیم، حتی اگر نگوییم جامعه اسلامی، هر جامعه‌ای، هر فرهنگی و هر مکتبی، چه مکتب کمونیسم باشد، چه اسلام باشد و چه یهود باشد، الا و لاهو باید یک نظام تربیتی برای خود داشته باشد. نمی‌توان یک نظام تربیتی را کند و با آن مکتب یا فرهنگی را رشد داد.» تعبیری که دارد این است که اصولاً یک مکتب، با آدم‌هایش مکتب است. اسلام به مسلمانانش است؛ تعبیری که در تمدن اسلامی داریم (که البته جای دعواست که تمدن اسلامی یا تمدن مسلمانان)، به هرحال آنچه که متأثر از آن آموزه‌هایی که از اسلام در بر گرفته ساخته شده، مسلمان است. ملاحظه‌ای که وجود دارد این است که این تمدن یا فرهنگ اسلامی (که دچار انحطاط شده است)، یک راه نجات بیش‌تر ندارد و آن این است که یک ساختار و نظام تربیتی برای خود داشته باشد. اگر این نظام تربیتی برای او نباشد، نمی‌تواند زنده بماند چون آدم‌های خودش را ندارد. شما می‌بینید در جریان صلح امام حسن، مسئله جدی این است که اگر امام حسن صلح نمی‌کرد، مسلمین از بین می‌رفتند. اصلاً اسلامی دیگر باقی نمی‌ماند. اصلاً ماجرای تقیه و بحث‌های فقهی‌ای که مطرح می‌شود، برای این است که:« اگر مسلمانی نباشد، اسلام میخواهد در کجا حضور داشته باشد؟» یک اسلام مکتوب داریم که در نصوص ماست؛ یک اسلام داریم که می‌خواهد زنده باشد و حرکت کند؛ او می‌شود جامعه‌ی اسلامی. اینجاست که شهید مطهری وارد می‌شود و در لایه‌های مختلف نقد می‌کند. از نخبگان نقد می‌کند تا دانشگاهی، عموم مردم و... . لذا این ملاحظه را داشته باشید که [این‌گونه نیست که] ما بخواهیم به او چیزی را بچسبانیم و بگوییم که «خب روز معلم است و موضوع شهید مطهری، پس بیاییم در مقام معلمی صحبت کنیم.» نه! شهید مطهری در ابتدای کتاب «تعلیم و تربیت در اسلام» که فکر می‌کنم برای بخشی از معلمین صحبت کرده است، اصلاً تأکید می‌کند که:« اصولاً هیچ فرهنگی (می‌خواهد فرهنگ انقلابی باشد، می‌خواهد غیر انقلابی باشد) ماندگار نمی‌ماند، مگر به نظام تربیتی‌اش.» اینجا سوال می‌شود که «ساختار و ابعاد نظام تربیتی چیست؟» این را هم شما (حضار) از من بهتر بلدید؛ هرچند ما خودمان معلمیم؛ من پدرم معلم بوده؛ مادرم معلم بوده؛ اما شما الان در معلمی غوطه‌ور هستید و معلمی را یاد می‌گیرید. طبیعتاً نظام تربیتی فقط معلم نیست؛ متن هست؛ ساختار هست و... . اما اگر از مکتب برسیم به نظام تربیتی، آنچه که نظام تربیتی را زنده نگه‌می‌دارد باز معلم است. من یک تجربه‌ی زیسته بگم خدمتتان:« من در آموزش و پرورش چند سالی هست که در قسمت تألیف کتب درسی هستم؛ و بخشی هم که ما هستیم کتاب آداب و مهارت زندگی و کتبی است که آنچنان اینجا، شما عملاً به آن‌ها نمی‌پردازید. همه‌ی مشکل ما این است که الان آموزش و پرورش تصمیم گرفته است که مثلاً درمورد سواد رسانه‌ای یا سبک زندگی معقول، کتابی نوشته شود؛ ولی چون معلمی [برایش] وجود ندارد، عملاً هیچ اتفاقی در جمهوری اسلامی نمی‌افتد؛ در فرهنگ رخ نمی‌دهد. نکته‌ای که وجود دارد این است که:« چقدر این معلم می‌تواند این ساختار نظام تربیتی را پیش ببرد؟» و یک برنامه‌ی دیگر:« این معلم جایگاهش برای حفظ آن فرهنگ (چه انقلابی، چه غیرانقلابی)، کجاست؟ یعنی معلم کجا ایستاده است؟»، «چه بایسته‌هایی دارد؟» و این که «شهید مطهری چگونه آن را در منظومه فکری‌اش تعریف می‌کند؟» را انشاالله موکول می‌کنم به بحث بعدی‌مان.